

## به یاد زنده یاد دکتر هما ناطق

در مقدمه کتاب « بشارت، خدا به زادگاهش باز می گردد» که در تاریخ ۱۳۸۴ منتشر شد، اشاره ای داشتم به مقاله زنده یاد دکتر هما ناطق در بهمن ماه ۱۳۸۱ در کیهان لندن، با تیتر «خودم کردم که لعنت بر خودم باد!». مقاله ای حاکی بر اظهار ندامت این بانوی فرهیخته در مشارکت خود، در انقلاب ایران و کتاب « گمراهان و لالضالین»، مهندس مهدی بازرگان و نقشی که این تحصیلکرده فرانسه در برپایی انقلاب اسلامی، پاک کردن چهره خمینی و واگذاری حکومت ایران به او و آخوندها داشته است.

بازرگان در کتاب گمراهان به شیوه آخوندی، به صحرای کربلای قرون وسطای اروپا زده، جایی که خود او با پول ملت ایران، برای علم آموزی به اروپا اعزام شده بود تا در دانشگاههای آنجا، بیاموزد و برگردد و به میهن خود خدمت کند. او در همان کشوری تحصیل کرده بود که یکی از سوژه های عمده کتاب گمراهانش، ویکتور هوگو، شاعر، نویسنده و سیاستمدار متعهد فرانسوی بود. شخصیتی که در همان شرایط روزگار مهدی بازرگان در فرانسه، با شجاعت و شهامت به کلیسا و کشیشها نه گفت! و اجازه نداد که حتی شریعت مسیحیت در مدارس کشورش تدریس شود.

امروز پس از دهسال از انتشار کتاب بشارت، با درگذشت زنده یاد هما ناطق، این پژوهشگر فرهیخته، یاد نوشته او در کیهان لندن و کتاب گمراهان مهدی بازرگان افتادم و به نظرم رسید با یادآوری نوشته هما ناطق و مقایسه اش با نوشته مهدی بازرگان، ادای احترامی به این بانوی فرهیخته کرده و نام و یادش را بیش از پیش زنده سازم.

\*

### آنچه در مقدمه کتاب « بشارت، خدا به زادگاهش باز می گردد»، آمده است:

..... این مقدمه را با گنجاندن بخشی از کتاب « گمراهان» نوشته مهندس مهدی بازرگان پایان می دهم. علت این انتخاب، آن است که نامبرده شرح مفصلی در باره تفتیش عقاید قرون وسطای اروپا و عملکرد کلیسا و کشیشان مسیحی داده که از قلم او، آنهم در سال ۱۳۶۲، یعنی حدود سه سال بعد از انقلاب اسلامی که خود او از هیزم بیاران اصلی معرکه بود، بسیار قابل توجه و عبرت آموز است.

کتاب گمراهان مرا به یاد مقاله خانم هما ناطق در کیهان لندن انداخت. این بانوی پژوهشگر با شهامت و شجاعت از شرکت و سهمی که در انقلاب ایران داشته، ابراز ندامت و پشیمانی کرده و با کلمات صریح خود همه را به تحسین شجاعت خود واداشته است. آقای بازرگان، بر خلاف خانم هما ناطق، بی آنکه از کار خود اظهار ندامت کند، با گشودن باب انگیزیسبون و رفتار کلیسا و کشیشان با مردم، در واقع، خواسته است که شباهت حکومت

آخوندی را به حکومت کلیسای قرون وسطی نشان دهد. اما معلوم نیست که چرا، دست از سر آیه های قرآن و روایات جعلی ائمه اطهار برنداشته و آنها را نیز چاشنی استدلالهای خود کرده است. از عجایب روزگار اینکه این «رطب خورده»، در همان فرانسه و در دانشکده هائی که به همت بزرگ مردانی مانند ویکتور هوگو، بنیاد گذاشته بودند، درس خوانده است. او بر خلاف آموخته های خود، نه تنها به پیام امثال ویکتور هوگو و سایر فرزندگان فرهیخته کشور فرانسه توجهی نداشته است، بلکه شخصاً به پا بوس نمادی رفت که دویست سال پیش امثال ویکتور هوگو، کوس رسوائی آنها را به صدا در آورده بودند.

بازرگان تا روزی که رئیس الوزراء حکومت آخوندی بود، تنها هنری که از خود نشان داد، نقل قصه های ملا نصرالدین بود. اما وقتی که وی را کنار گذاشتند و حتی از آخوند بی سر و پائی چون خلخال پس گردنی خورد، یادش آمد که ویکتور هوگو در باره حاکمیت کلیسا و کشیشان چه گفته بوده. او، به نقش خود و اطرافیانش در به حکومت رساندن آخوندها اشاره ای نمی کند، ولی در مذمت کلیسا و کشیشان قلم می فرساید و فراموش می کند به حکومتی اشاره کند که در کنار گوش او، دهها بار بیشتر از پاپ و کشیش های قرون وسطی، به مردم ایران ظلم و ستم و جفا روا داشته اند...

آنچه در زیر می خوانید، در صفحه ۱۲۶ کتاب گمراهان به قلم بازرگان آمده و ما آن را بدون هیچ شرح و تفسیری عیناً نقل می کنیم.

کتاب: **گمراهان، ولالضالین**، حدیثی از قرون وسطای مسیحیت در ارتباط با سوره حمد! نوشته مهندس مهدی بازرگان:

- « برای درك روحیه ای که بر محیط روشنفکر و معتقد اروپا سایه انداخته بوده، بطور نمونه شرحی را ( که ظاهراً بعضی از استادان دانشگاه تهران در آبانماه ۱۳۶۱ برای ستاد انقلاب فرهنگی ایران فرستاده بودند و برای نگارنده هنوز سند و اصالت آن روشن نیست)، در اینجا نقل به اختصار می نمایم و این اظهارات غیر از مجلات کاریکاتوری و افکار علیه کلیسا و کشیشها است که هنوز هم وجود دارد، یا احزاب معتبر که رسماً anticlerical، یعنی ضد آخوند هستند. در آن نامه اختصاراً و عیناً چنین آمده بود :

- « ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده نامدار فرانسوی... در آثار فراوان و متنوع او روح مبارزه با کهنه پرستی... بخوبی نمایان است... در موقعی که ویکتور هوگو نماینده مجلس فرانسه بود از طرف دولت لایحه ای... پیشنهاد می شود که در عمل دست انجمن های دینی را در کار تعلیم و تربیت باز می گذارد. ویکتور هوگو به مخالفت با این لایحه بر می خزد و جنبه های ارتجاعی رهبران مذهب کاتولیک را آشکار می کند. از جمله چنین می گوید : .. به عقیده من در امر تعلیم و تربیت کمال مطلوب این است که مجانی و اجباری باشد، اجباری در مرحله ابتدائی و مجانی در همه درجات... باید درهای علم به روی همه کس باز باشد. هر جا مزرعه است، هر جا آدم هست، همانجا باید کتاب هم باشد، هیچ دهقانی بی دبستان، و هیچ شهروندی بی دبیرستان و هیچ مرکز مهمی نباید بدون دانشکده باشد... دست دولت باید پایه نردبان معرفت را در تاریکی جهل عامه محکم نصب کند و آنها را به روشنائی علم عروج دهد... آنچه می خواهیم این است که عرض کردم... ولی این قانون را که برای ما آورده اند، نمی خواهیم. چرا؟ برای آنکه

قانون، حربه و آلت است... و جان کلام هم اینجاست که این آلت به دست چه اشخاصی به کار می افتد. آقایان متوجه باشید که این حربه به دست فرقه کاتولیک می افتد و من از آن دست میترسم و میخوام این حربه شکسته شود. پس، این لایحه را رد میکنم. سپس هوگو خطاب به عمال کلیسا میگوید: این قانون، قانون شماس است و من به شما اطمینان ندارم. تعلیم دادن، ساختمان کردن است و من از آنچه شما میسازید، بیم دارم... این قانون نقاب بر چهره دارد. چیزی میگوید، اما کار دیگر می کند. آزادی میگوید، اما بندگی میدهد، این رسم دیرین شماس است که زنجیر به گردن می گذارید و می گوئید آزادی است! عذاب می کنید و می گوئید عفو عمومی است! ... شما آفت و انگل دینید! سپس هوگو مظالم کلیسا را یاد می کند و می گوید، جمعیت شما بود که « پرینلی» را به چوب بست، برای آنکه گفته بود ستاره ها به زمین نمی افتند. «هاروی» را آزار کرد، برای آنکه جریان خون را در بدن اثبات کرده بود و « گالیله» را که گفته بود زمین به دور خورشید می چرخد به زندان انداخت... و هر کس قانون هیئت آسمانی را کشف می کرد گناهکارش می دانست. «پاسکال» را بنام دین و « مون تتی» را بنام اخلاق و «مولیر» را بنام این هر دو تکفیر کرد. دیرگاهی است که دلها از شما آزرده و با شما مخالف است... تربیت شدگان خود را نشان بدهید. یکی از پروردگان شما ایتالیا و یکی دیگر اسپانیا است. شما که چندین قرن است دو ملت پر استعداد را در دست گرفتید و در مدارس (مکتب) خود پروردید، آنها را به چه روزی انداختید؟ ... اسپانیا بجای همه نعمتها، محکمه تفتیش عقاید برقرار کرده و آن محکمه تفتیش عقاید که پنج میلیون نفوس محترم را در آتش سوزانید یا در زندان خفه کرد، همان محکمه ای که مُردگان را به عنوان کفر و الحاد از گور به در آورده و سوزانید، همان محکمه ای که هر کس را تکفیر میکرد، اولاد او و نوادگان او را هم معلون و مطرود میساخت و فقط فرزندان را معاف میداشت که از پدران خود به محکمه سعایت کنند! کائونی را که ایتالیا مینامند خاموش کردید و کشور معظمی را که اسپانیا میخوانند ویران ساختید و آن دو ملت بزرگ را به خاک سیاه نشاندید، فرانسه را چه می خواهید بکنید؟ ...

من از کسانی هستم که برای این کشور حق و عدالت میخوام و رشد دائمی، نه حقارت. قدرت میخوام نه بندگی. بزرگی میخوام نه کوچکی. هستی میخوام نه نیستی. شما نمیخواهید اینکار را بکنید. شما می خواهید فرانسه را متوقف کنید. فکر انسان را متحجر سازید. شما مقتضیات زمان را نمی بینید. در عصر ترقیات و اکتشافات و اختراعات و نهضتها، شما توقف و سکون می خواهید... شرافت و عقل و فکر و ترقی آینده را پایمال میکنید... شما می خواهید بایستید. شما نوع بشر را می خواهید از حرکت باز دارید...» (۱)

امیدوارم خوانندگان بعد از خواندن این بخش از کتاب گمراهان، چند دقیقه به آن فکر کنند و سپس به داوری بنشینند و میان مدعیان روشنفکری ما با روشنفکران غرب، مقایسه ای نمایند تا در یابند که چرا ما ایرانیان چنین سرنوشتی پیدا کرده ایم!!

پاریس فروردین ۱۳۸۴ - هوشنگ معین زاده

(۱) - نقطه چین ها به همین شکل در کتاب گمراهان آمده که برای حفظ امانت، عیناً نقل شده است، بی آنکه از مفاهیم آنها اطلاعی داشته باشیم. ترجمه خطابه ویکتور هوگو نیز به همان شکلی که در کتاب گمراهان آمده نقل شده و در آشفتگی آن ما نقش و گناهی نداشته ایم.

